

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه مرحوم امام در روایات تخییر

مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) نسبت به روایات تخییر دو اشکال اساسی دارند:

اشکال اول: ایشان تواتر و استفاضه‌ی این روایات را انکار می‌کنند و می‌فرمایند یک یا نهایت دو روایت دال بر تخییر داریم. ما این اشکال را رد کردیم و گفتیم لا اقل شش خبر معتبر، دال بر تخییر است.^[1]

اشکال دوم: این روایات دلالتی بر وجوب العمل بأحدهما تخییراً ندارند بلکه از این روایات جواز العمل بأحدهما استفاده می‌شود به این بیان که ایشان روی تعبیر «وسع» تکیه کرده و می‌گویند در این روایات توسعه‌ای داده شده و معنای توسعه وجوب نیست بلکه می‌گوید اگر خواستید علی نحو الجواز و نه وجوب می‌توانید به یکی از این دو روایت عمل کنید؛ مانند این که می‌گوئیم «الناس في سعة ما لا يعلمون» که در آنجا هم وجوبی در کار نیست بلکه توسعه‌ای است که نهایتاً از آن جواز تخییری استفاده می‌شود.

در ادامه اشکالی را ذکر کرده و جواب می‌دهند. مستشکل می‌گوید در باب خبر واحد چیزی به نام جواز العمل نداریم برای این که اگر خبر واحد شرایط حجّیت را داشته باشد عمل بر طبق آن واجب است و اگر شرایط حجّیت را نداشته باشد عمل طبق آن جایز نیست پس نمی‌توانیم بگوئیم خبر واحدی داریم که دارای شرایط حجّیت است ولی عمل بر طبق آن جایز است.

به بیان دیگر مستشکل می‌گوید معنایی که در این روایات مطرح می‌کنید اشکال ثبوتی دارد و قابل تصویر نیست یعنی جواز العمل بالخبر لا معنا له چون خبر یا دارای شرایط حجّیت است یا واجد شرایط حجیت نیست؛ اگر واجد شرایط حجّیت بود یجب الاخذ و العمل به و اگر واجد شرایط حجّیت نیست لا يجوز العمل به.

امام (رضوان الله تعالی علیه) در جواب می‌فرمایند اولاً وجوب عمل به خبری که واجد شرایط باشد در جایی است که معارضی در کار نباشد اما اگر حدیث معارض داشت این مطلب جریان ندارد چون مقتضای قاعده‌ی عقلائیّه اولیه در تعارض خبرین طبق مبنای مشهور، توقف و تساقط است و ائمه (علیهم السلام) تنها توسعه‌ای داده و عمل به احدهما را تجویز کردند ولو هیچ کدام صلاحیت برای احتجاج نداشته باشد در نتیجه اگر کسی خواست می‌تواند به قاعده اولیه عمل کرده و به هیچ کدام از دو خبر عمل نکند.

ثانیاً سلمنا از اخبار مذکور تخییر استفاده شود باز هم این اخبار افاده وجوب ندارند چون روایات از قبیل منع حظر عقلی است شبیه امر بعد توهّم الحظر و امام می‌خواهد این منع عقلی را کنار بگذارد و بگوید به هر کدام خواستی عمل کن؛ به بیان دیگر مثلاً

در روایت مرفوعه زراره - با اغماض از سندش که از نظر ایشان اشکال داشت - راوی از ابتدا فکر می‌کند به هیچ کدام نمی‌تواند عمل کند اما امام (علیه السلام) می‌فرمایند این چنین نیست و می‌توانی به یکی از اینها عمل کنی.^[2]

شاید کسی بگوید ادله حجیت خبر واحد اطلاق دارد به این بیان که خبر الواحد حجةً مطلقاً چه مبتلا به معارض باشد و چه نباشد پس قول به جواز العمل با اطلاق ادله حجیت خبر واحد منافات دارد. در جواب می‌توان گفت همین روایات آن اطلاق را تقیید می‌زند یعنی این روایات می‌گویند اگر خبر مبتلا به معارض بود لا يجب العمل علی طبقه بل يجوز العمل علی طبقه.

بررسی دیدگاه مرحوم امام

مجموعاً به فرمایش مرحوم امام سه اشکال وارد است:

اشکال اول: عمده در جواب از فرمایش امام این است که آیا ادله حجیت خبر واحد که می‌گویند يجب العمل علی طبق الخبر، در اینجا جریان دارند یا نه؟ اگر جریان دارند می‌گوئیم این مورد که مبتلا به معارض است مکلف مخیر در عمل است اما باز باید به یکی از اینها عمل کند.

به عبارت دیگر لازمه و نتیجه‌ی فرمایش امام، خروج خبرین متعارضین از ادله‌ی حجیت خبر واحد به نحو خروج موضوعی است، در حالی که خبرین متعارضین خروج حکمی پیدا می‌کند به این معنا که ادله‌ی خبر واحد می‌گویند يجب العمل علی طبق الخبر تعیناً اما در خبرین متعارضین يجب العمل علی طبق احدهما تخیراً که اسم آن را خروج حکمی می‌گذاریم.

آیا امام (رضوان الله تعالی علیه) به این مطلب ملتزم می‌شوند که خبرین متعارضین از ادله حجیت خبر واحد خروج موضوعی پیدا می‌کند یعنی بگوئیم جایی داریم خبر و شرایط حجیت وجود دارد ولی وجوب العمل نداریم؟ ملتزم شدن به خروج مانحن فیه از ادله‌ی حجیت خبر واحد به نحو موضوعی خیلی مشکل است.

اشکال دوم: ریشه نظریه ایشان در کلمه موسع است که ذهن شریف‌شان را به الناس فی سعة ما لا يعلمون برده و بعد فرمودند ائمه در مقام این بودند که توسعه‌ای را برای مردم ایجاد کنند؛ در حالی که معنا چنین نیست چون موسع نسبت به وجوب موسع یعنی موسع عليك و لذا یکی از روایات می‌فرمود بأية عملت یعنی به هر کدام خواستی عمل کن.

به بیان دیگر بحث در این است که متعلق موسع چیست؟ اگر متعلق موسع خبر معین باشد مثلاً از امام (علیه السلام) می‌پرسیم ما طبق این یک خبر عمل کنیم؟ امام می‌فرماید موسع عليك که معنایش جواز است. اما اگر متعلق موسع وجوب عمل طبق یکی از این دو خبر باشد یعنی تو طبق این یا طبق آن عمل کن و اصل لزوم عمل مفروض است، منتهی امام توسعه داده که سراغ احتیاط نمی‌خواهد بروید بلکه به یکی از این دو عمل کنید. وقتی متعلقش این شد بحث جواز العمل که امام فرموده مطرح نمی‌شود.

اشکال سوم: این اشکال دنبال اشکال قبلی است به این بیان که اولاً اگر مبنای مشهور - تساقط - را در قاعده اولیه بپذیریم واقعاً این روایات در مقام نقض آن قاعده‌ی اولیه است؟ کجای این روایات ائمه اشاره‌ای به آن قاعده اولیه دارند؟ از کجای این روایات می‌گوئیم ائمه در مقام این هستند که کسی فکر نکند نباید بر طبق هیچ کدام عمل کند و هر دو تساقط می‌کنند و عمل طبق هر کدام ممنوع است و بخواهند این ممنوعیت را از بین ببرند؟ اصلاً چنین چیزی توهم نمی‌شود. در این روایات سائل از امام (علیه السلام) می‌پرسد تجیئنا الاحادیث عنکم مختلفةً یا رجلاً می‌آیند احادیث مختلفه می‌آورند به کدام عمل کنیم؟ می‌گویند لا نعلم أيهما الحق ما نمی‌دانیم کدام حق است؟ اصلاً نمی‌گویند ما باید هر دوی اینها را کنار بگذاریم می‌گویند لا نعلم أيهما الحق امام

می‌فرماید قموسعٌ علیک. در کجای این مسئله توهم حظر وجود دارد؟ به نظر من ایهام این مسئله هم در آن وجود ندارد.

به نظر ما قاعده اولیه هم تخییر است که مفصل بحث کردیم در جای خودش گفتیم قائل هم دارد یعنی این‌طور نیست که ما متفرد باشیم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] □ «بقي في المقام رواية واحدة تدلّ على التخيير هي رواية الحسن بن الجهم أو روايتان، و أين هذا من استفاضة الأخبار أو تواترها على التخيير؟! و لا يستفاد منها وجوب الأخذ بأحدهما أيضاً، بل حكم فيها بالتوسعة و جواز العمل بإحدهما.» تنقيح الأصول، ج 4، ص: 529.

[2] □ «و توهم: أنه لا معنى لجواز العمل بإحدى الروایتين؛ لأنها إن تصلح للاحتجاج بها و جب العمل بها، و إلا لم يجز، و على أيّ تقدير لا معنى لجواز العمل بها. مدفوع: بأنها إنما تصلح لذلك لو لا الابتلاء بالمعارض، و أمّا معه فمقتضى القاعدة العقلية هو التوقّف لتساقطهما، و حينئذٍ فلا مانع من تجويز العمل بإحدهما، و إن لم تصلح واحدة منها للاحتجاج حينئذٍ، بل لو فرض الأمر في هذه الرواية بالتخيير فلا يستفاد منه الوجوب؛ لأنّه في مقام الحظر العقلي، فلا تدلّ رواية زرارة – على فرض الإغماض عن سندها – على وجوب التخيير.» تنقيح الأصول، ج 4، ص: 529.